

به سوما کاویانی و دیگران

دوستان محترم، این ایمیل را عنوانی سایت رزمندگان فرستاده بودم. تصادفا چشمم به نام سوما کاویانی افتاد که از شعر های ایشان لذت بردم و بد ندیدم که آن را به همان شکل اولی به شما هم ارسال کنم تا اگر شاعر گرامی نگاهی به آن انداخته و در مورد شاعران معین ایرانی که برای جنایتکاران وطن ما شعر گفته اند توجه لازم را کنند. با تشکر

دوستان عزیز اجازه بدهید به عنوان یک طرفدار همه گروههای چپ کشور چند پیشنهاد را عرض بدارم. اینکه قبول افتد یا راهش را به سوی زباله دانی باز کند برای من اساسی نیست اینست که بعنوان یک علاقمند و دوستدار جنبشکمان چپ ما آن را به آگاهی شما میرساندم.

قبل از هر چیز خوبست فوری بدانید که من از موضع تائید کلی و قلبی "پیام زن" راوا حرف میزنم نشریه بی که در تاریخ دو سه دهه اخیر وطن ما نقش تاریخی انکار ناپذیری در آگاهی بخشیدن، طرح مسایل مهم جنبش کمونیستی در چوکات یک نشریه دموکراتیک، ایجاد لحن کوبندهء منطبق با ماهیت پلید "سرجنایت سالاران"، برخورد به مهمترین و اثرگذار ترین مسایل و اشخاص در حد نقد بیرحم معروفترین و مطرح ترین چهره های ادبی، فرهنگی و سیاسی قدیم و جدید داشته است. این ارزیابی تنها از من نی بلکه از مخالفین پیام زن هم خوانده و شنیده ام. البته این به هیچصورت به مفهوم مطرود دانستن بعضی از موضعگیری های پیام نمیباشد. همچنین اینکه سالهاست انتشار نمی یابد موضوع قابل نقد دیگر نیست. منظور از برشمردن "صفات" نشریه

این بود که بنظر من اگر نشریات و سایتهای چپ ما مقداری از خود پسندی و نخوت بیجای خود بکاهند، باید پیام زن را را سرمشق قرار دهند و از آن بیاموزند. برای توضیح روشنتر مثال بگیریم نوشته خودتان را در باره مسحور جمال که خوب و بموقع بود. اما یک خواننده علاقمند و متجسس بلافاصله خواهد پرسید چرا شما مسحور جمال را آماج قرار میدهید اما از افشای هنرمند بدتر از او فرهاد دریا که با کزری و قانونی و داکتر عبدالله دوستی دارد غافل ماندید؟ چرا به اهنگساز و آوازخوان بسیار با استعداد امیر جان صبوری و وحید قاسمی نتاختید که برای دوستم و مسعود جنایتکار میخوانند؟ چرا اصلا به غیر سیاسی بودن اسف انگیز هنرمندان ما اشاره بی نداشتید؟ چرا های مهمتر ازینها: چرا به شاعران و نویسندگان پرچمی و وابسته به جنایتکاران جهادی (که پیام زن آنها را خادی-جهادی نامگذاری کرده) و به اخوانیهای شونیست کثیفی مانند اسحق نگارگر، خلیل هاشمیان، روستار تره کی نپرداختید؟ چرا مانند پیام زن به اصطلاح تابوشکنی نکرده و ماهیت ارتجاعی علامه سلجوقی، استاد خلیل اله خلیلی، واصف باختری، رهنورد زریاب، صبیر سیاهسنگ، داکتر اکرم عثمان، داکتر عسکر موسوی و بسیاری دیگر از اینگونه "سران" ادبی را از یاد بردید؟ لطیف پدram را نمی شناختید که در خاد بود و بعد شورای نظاری شد و حاضر باش دوستم و بعد به حاجی قدیر رفت؟ چرا افشایش نکردید؟ چرا دست کم توهین اش به شاه امان اله را محکوم نکردید؟ پیام زن از اول کامران میر هزار را نوکر محقق و ایران گفت که ثابت شد سیاهتر از آن تجزیه طلبی خستگی ناپذیر است ولی شما سکوت را ترجیح دادید. ایرانی گرای رهنورد زریاب را پیام زن برملا نمود ولی شما سکوت نمودید تا اینکه در سفارت ایران بقول پیام تاجپوشی شد یعنی بطور کامل ماهیتش رسوا شد اما شما باز هم سکوت کردید چرا؟ پیام زن شهادت آنرا داشته که اشتباه وخیم غولهای ادبی ایران مانند اسمعیل خوئی، بزرگ علوی، محمود دولت آبادی، سپانلو، سحر چیمه و عده بی دیگر را با صراحت به رخ شان بکشد و در این کارزار با آن که بیشتر از زمینه های دیگر تنها بوده اما وظیفه را یک تنه انجام داده است. شما دوستان گرامی چرا حداقل در برابر شعر سرایی خوئی برای لطیف پدram و سپانلو و خایفی و سحر برای "مسعود بزرگ" کرخت مانده و هیچ عکس العملی نشان ندادید؟ خیلی دیگر از این چرا ها دارم اما به همین چند نمونه اکتفا میکنم. اگر صفحات پیام را خود هم ورق بزنید دهها و صد ها ازین چرا ها خواهد دید. حال مسئله اینست که با موضعگیری های پیام چه موافقت داشتید یا نداشتید، مرتکب اشتباه بدی بوده اید زیرا در صورت موافقت چرا بسهم خود به افشاگریها نپرداختید تا آگاهی تعداد بیشتری بالا میرفت و پیام در این نبرد مهم تنها نمی ماند و مرتجعین اتهام نمیزدند که راوا هیچ تائید کننده ندارد؟ و اگر موافق نبودید چرا آنهمه نوشته ها را مورد انتقاد قرار ندادید که رسم دفاع از همباوران یا دفاع از حقیقت بجا میشد؟ برخورد فعال به افراد نامبرده و فعالیتهای آنها جنبه سیاسی دارند و در شرایط حضور امریکا و مداخله عریان رژیم ایران در کشور ما دارای اهمیت فراوان و خواهی نخواهی تاثیر گذار اند. از تجربه خود بگویم. من تقریبا همه افراد فوق الذکر را میشناختم و تا حدودی به آثار آنها هم آشنا و علاقمند بودم و اساسا فکر میکردم ستاره های آسمان فرهنگ و سیاست وطن ما میباشند. اما پس از بار بار مرور پیام و تعمق در حد توان در آنها درک کردم که ارزیابی و قضاوت پیام در مورد کار و شخصیت ادبای مذکور صد در صد درست است و من که ادعای مخالفت آشتی ناپذیر با عمال جهادی امریکا را دارم در اشتباهی مسخره بوده ام که رابطه هنر با سیاست را خوب نفهمیده بودم. من که مردی میانه سالم و با استعدادکی در خود چیز هایی برای نشر مینوشتم به کمبدهایم و در راس آنها به این پی بردم که تا بر ضد "انجمنی ها" و ایرانی

گرایان و کلیه نوکران امریکایی و پاکستانی موضعی قاطع نداشته باشم، نوشته ام چه شعر چه نثر از نظر سیاسی و اجتماعی بی ارزش خواهند بود. در حقیقت پی بردم که در اصل فقر ایدئولوژیکی موجب میشود تا یک چپ در کار ادبی و هنریش به اپورتونیزم بغلتد، عملاً در خدمت دشمن دراید یا در بهترین حالت تولیداتش خنثا بوده و باز هم بقول پیام همچون خنجری گلوی جانیان و خاینان مسلط را نخواهد درید که بدینترتیب جز پر کردن بازار فرهنگی ارتجاع بنیادگرایی فایده یی برای مردم بی پناه و چشم به آسمان ما نخواهد داشت. زمانی با یک فعال چپ و بسیار مطلع ایرانی بحث سوگسرای سپانلو و غیره برای مسعود پیش آمد. رفیق ایرانی گفت که پیام زن چنان آنها را چنان له و لورده کرده که دیگر نیازی به پرداختن ندارند هرچند خود به چند تا از آنها نوشتم که کار شرم اوری انجام داده اید. من گفتم نه این گریز از مسولیت است باید سازمانهای چپ ایران آن شاعران را محکوم کنند. او پرسید آیا کدام سازمان افغانی به مسئله علاقه گرفته؟ و وقتی پاسخ منفی مرا شنید گفت سازمانهای افغانی باید بر شاعران به گفته او "دچار اشتباه لپی شده" یورش برند تا سازمانهای خودبین و پر مدعای ایرانی تکان بخورند که روی چشم مبارک شان ابروست!

دوستان گرامی، قصد جر و بحث را ندارم فقط آرزومندم که کار شما عاری از فایده برای روشنفکران مبارز افغانستان نبوده بلکه لگد دیگری حتی سختتر از لگد پیام زن باشد بر دهان روشنفکران و انواع اجنت های فرهنگی ایران در وطن جهنم شده ما. هر گروه که این را رسالتش دانسته و به آن عمل کند پیشاهنگ خواهد بود ورنه موجودی اضافی.

خواهان موفقیتهای شما

هيو ا